

نگرش عقلانی از داستان خرگوش دانا و شیردرنده مجموعه ادبیات کهن، از حکایت های کلیله و دمنه

نویسنده : دکتر بصیر کاممجو

18 اپریل 2013 میلادی

در دور دست ها ، جنگلی بود بسیار سرسبز و زیبا . درختان پرمیوه داشت و حیوانات گوناگون . همه آنها در آرامش و خوشی زندگی می کردند تا این که شیری به آنجا رفت و آسایش آنها را از بین برد . کارش این شده بود که مدام دنبالشان کند و بعد شکار شان کند و بخورد . جانوران که از این اوضاع ناخرسند بودند، تصمیم گرفتند بروند و به او پیشنهادی بدهند ، به شیر گفتند:

"تو هر روز با سختی بسیار ، یکی از ما را شکار می کنی ، تو در رنج می افتی و ما در ترس . ما فکر کرده ایم که هم تو در آسایش باشی و ما در امنیت پیشنهاد ما اینست:

تو دیگر به ما حمله نکن . ما هم به تو قول می دهیم که هرروز با قرعه کشی یکی را به عنوان غذا ، برای تو می فرستیم " شیر این شرط را پذیرفت و بازگشت . مدتی به این صورت گذشت. تا این که یک روز قرعه به نام خرگوش افتاد . خرگوش دانا بود و به این ماجرا فکر کرده بود . به دیگر حیوانات گفت:

"دوستان ، اگر به من فرصتی بدهید و مرا برای شیرنفرستید ، شمارا از ستم این ظالم ستمگر نجات می دهم".

حیوانات خودشان هم از دست شیر خسته شده بودند گفتند : " قبول ، تو فرصت داری تا نقشه ات را اجرا کنی . " خرگوش مدتی صبر کرد تا وقت غذای شیر بگذرد. سپس بسوی او رفت . دید شیر نا راحت است و بخاطر گرسنگی عصبانی است . از چشم هایش خشم می بارید . تا خرگوش را دید ، با صدایی بلند فریاد زد : " از کجا می آیی ؟ حیوانات دیگر چگونه اند ؟ چه می کنند؟ خرگوش جواب داد : " آنها همراه با من ، خرگوشی فرستاده بودند. در راه که می آمدیم ، شیری راه مارا بست و او را گرفت . هرچه به او گفتیم این غذای پادشاه است ، توجهی نکرد و گفت : " این شکار من است چون من از شاه شما نیرومندترم .

وخرگوش را خورد ، من به سرعت آمدم تا به شما خبردهم . " خرگوش پیشاپیش شیر حرکت کرد تا این که به چاهی رسیدند که آبش بسیار زلال و صاف بود.

خرگوش گفت : " در این چاه است . اما من از او می ترسم . اگر پادشاه مرا در دستش بگیرد و از من محافظت کند او را بشما نشان خواهم داد . " شیر او را گرفت برد بر لب چاه و به درون آن نگاه کرد . شکل خودش و خرگوش را در آب دید . فکر کرد که آن شیر است و آن خرگوشی که غذای او بود . تصمیم گرفت با او بجنگد و او را از بین ببرد . پس خرگوش را بیرون چاه گذاشت و خودش داخل آب پرید . پریدن همان و غرق شدن همان.

خرگوش از پیروزی ای که بدست آورده بود، خوشحال به سوی حیوانات بازگشت و ماجرا را برای آنان تعریف کرد . همه خرسند شدند و توانستند دوباره با آسایش و شادی در جنگل زندگی کنند.

نتیجه :

در این حکایت تقابل مبارزه صلح و جنگ به تصویر می آید ، که هرکدام برای پیروزی خود در میدان جدال می رزمند . و ما موافق به احوال روز! شرح این رزمایش را در قالب واژه های انسانی ، اخلاقی و سیاسی با ایجاز کامل به تأمل می گیریم:

واژه های : آز و حرص ، درنده خویی ، بی اعتنایی ، خون ، قتل ، خشم و خشونت و تعرض ذاتی شیر - به حریم حیات دیگران ، در عصر ما بصورت گُل ، نمایی عملی ای از بُعد سیاست جهانی سرمایه جهت تسخیر منابع زیرزمینی و انرژی و محوکامل ارزشهای اصالتی و طبیعی جهان بشریت می باشد.

و نمایی دیگرش اشتقاقی از گونه های ماهوی ذات ناپاک ستمگستری آن نهاد های بین المللی متعرض و افراد و گروه های دنیا پرست وابسته به آنها است . که گویا در چهره بی رحم شیر غاصب و عملکرد وحشیانه آن انعکاس می یابد .

جنگل سرسبز زیبا و شادی و خرسندی در این حکایت ، ، نمونه ای از شکل حیات مرفه و فراوانی ، امنیت و ثبات یک جامعه است . که با آمدن شیربدجنس که همانا چهره زشت جنگ ، خون و قتل و کشتار و تصاحب را در خود نهان دارد ، یکسره دگرگون می شود .

و در بُعد معرفتی دیگرسوی حکایت ، حرکت ارادی و هوشمندانه خرگوش مبنی بر حل اساسی مشکل تداوم زندگی ، اقدام عملی انتخاب

راه نجات ، برخورد عقلانی مبارزه در راه دفاع از حق زیست گوهری
ستم رسیدگان ، جهت نگهداری بقاء ، به بازی گرفته می شود.

حکایات کهن " کلیله و دمنه " (1) زمانی که در هندوستان نوشته می شد،
آنوقت اوضاع و شرایط بگونه ای بود که نویسنده بایست ، در دفاع از حق
و عدالت اجتماعی و انعکاس درد و تألم جامعه ، ناگزیر در قالب تمثیل
حرف دل و جان خود را به زبان حیوانات به مردم میرساند.

اما خوشبختانه امروز شرایط بیان اندیشه تغییر کرده و از محصورات
قدرت حکام ستمگستر و دول واپسگرا بیرون آمده است.

با استفاده از این ممکنات ، من بر این عقیده ام که نسل پیشتاز و متفکر ما
در هر کجایی دنیا که هستند ، باید داده های ادبی و فرهنگی و علمی
حوزه تمدنی زبان فارسی را گرامی بدارند. و در پی آموزش عمیق و همه
جانبه آن سعی بخرج دهند . و بر شالوده آن آموزش گوهر معرفت کسبی
خویش را غنای سازند.

زیرا آموزش چنین ارزشهای فرهنگی منحصیث چراغ روشنایی راه ،
نورش خیابان های تاریک ذهن را روشن می کند و انسان را در انتخاب
راه راست و حق و عدالت مدد می رساند.

هرگاه یک شهروند جامعه از تاریخ و ریشه و کاشانه سرزمین خود آگاهی
واقعی و عینی کسب نماید . در آن مرتبه احساس میهن دوستی وی بر
شالوده ای آن معرفت دست داشته ، تبیین می شود. و بر آن بنیاد
، صاحب مراتب عزت و غرور و افتخار می گردد.

اما با تأسف که نهاد های سرمایه جهانی تلاش دارند تا کشور های دارنده
افتخارات تاریخی و علمی و فرهنگی را در دایره آتش و جنگ بکشانند
، و در زیر چتر هوار و دود و آتش - افراد و گروه های اجیر و وابسته خویش
را ، خلاف اراده و آرزوی مردم در هر قدرت و سیاست این کشور ها
بگمارند ، و با برنامه های از پیش سنجش شده ، هر ارزش فرهنگی
و زبانی ، علمی و ادبی ای که به ملل بومی این کشور ها : شایستگی ،
سربلندی ، غرور ، افتخار و عزت می بخشد ، از بنمایه نیست و نابودش
گردانند.

صرف با سلاح معنوی معرفت علمی ، آموزش واقعی از تاریخ باستانی
و افتخارات ملی ، برخورد عقلانی و همبستگی ملی ، میتوان برگروه

های مسلح کوروابسته به سرمایه ، فایق آمد ، میهن و مردم ، آزادی و صلح ، را از چنگال ناپاک ایشان نجات داد.

1- " کليلة و دمنه " از جمله کتبی است که از سانسکریت (زبان باستانی هندوستان) به پهلوی و از پهلوی به وسیله " روزبه پوردادویه معروف به ابومحمد عبدالله ابن مقفع (زاده 104 در فیروزآباد - درگذشته 142 هجری قمری در بغداد" به تازی و از تازی نخستین بار به فرمان نصر بن احمد سامانی به نثر پارسی دری و سپس از روی همان ترجمه بوسیله عبدالله رودکی به شعر پارسی دری درآمد و آنگاه در اوایل قرن ششم یک بار دیگر با نثر منشیانۀ بلیغ ترجمۀ دیگری از آن ترتیب یافت که همین کليلة و دمنه بهرام شاهی است . و این ترجمه بدست ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالحمید منشی صورت گرفته است . اصل وی بنا بر بعضی اقوال از مردم غزنی بوده است . رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران تألیف ذبیح الله صفا ، جلد 2 ، صفحه 948.